**فقه، جلسه 69: 20/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

رسیدیم به «الفصل الخامس في جملة من المسائل المتعلقة بالعدة‌»

«مسألة 1: إذا كان له زوجتان فطلق إحديهما معينة ثمّ نسي المعينة‌»

این قید معینة که ذکر می‌کند چون یک بحثی هست در مورد جایی که طلاق غیر معین داده بشود، که حق دارد که تعیین کند که مطلقه کدام هست. و آن یک بحث دیگر است که اینجا در بحث طلاق مطرح است. ولی حالا فرض این است که نه، یک معینش را طلاق داده.

«ثمّ نسي المعينة‌ فإن كان الطلاق بائنا أو رجعيا و لم يرد الرجوع» و طلاق بائن باشد که دیگر حق رجوع نداشته باشد، یا رجعی باشد و ارادة رجوع هم نداشته باشد «وجب عليه اجتنابهما معا و ترتيب سائر أحكام الزوجية على كل منهما من النفقة» بعد به مقتضای علم اجمالی، علم اجمالی اقتضاء می‌کند که اوّلاً چون علم اجمالی دارد یکی از اینها زوجه نیست و باید از هر دو اجتناب کند، چون اجتناب از غیر زوجه واجب است. از یک طرف دیگر می‌داند یکی از اینها زوجه هست، باید احکام زوجیت را، سایر احکام زوجیت را برشان بار کند، علی کل منهما من النفقة و غیرهما. البته اینجا خب یک بحثی هست که فرض کنید اگر کاملاً بخواهد اجتناب از هر دو بکند، یکی از حقوق زوجیت که حق قسم هست این حق قسم را، این را باید دید، مثلاً زوجیت یک سری احکامی دارد. یعنی یک علم اجمالی دارد به این‌که یکی از این دو تا زوجه است. اگر ما قائل شدیم که واجب هست حق قسم یا ۴ ماه یک بار باید مباشرت کند با آن زوجة واقعیه. این علم اجمالی دارد که یا با یکی از اینها حتماً باید ۴ ماه یک بار مباشرت کند، با یکی از اینها هم هیچ وقت نمی‌تواند مباشرت کند. حالا این کدام یکی از این دو تا حکم مقدم هست، این دوران امر بین محذورین هست. نسبت به این حکم. یا نسبت به حق قسم. در مورد حق قسم یک بحثی هست که آیا حق قسم ابتداءً واجب است یا اگر یک شب نزد یکی از همسرهایش ماند واجب هست یک شب دیگر نزد همسر دیگرش بماند. اگر یک شب نزد یکی از همسرهایش بود. این اگر بنابر این مبنا ما مشی کردیم، خب از اوّل لازم نیست که یک شب بماند تا این موضوع را فراهم کند. این مشکلی ندارد. ولی اگر حق قسم را حق مطلق دانستیم، مشروط به این‌که یک شب نزد یکی از همسرهایش نتوانستیم، آن وقت بعد اینجا دوران امر بین محذورین است. بین این‌که حق قسم را رعایت کند یا حق دیگر. به نظر می‌رسد که اینجور جاها شاید ادلة قرعه شاملش بشود، چون نمی‌تواند علم اجمالی دارد که یکی از اینها باطل است، یعنی یا واجب است یا حرام است، ادله القرعة لکل امر مشکل شاید بتوانیم بگوییم که اینجا تعیین کننده هست و می‌تواند این مشکل را برطرف کند.

«و لا يجوز لهما التزويج بالغير إلا بالطلاق منه أو الموت و العدة» هیچ یک از اینها هم حق تزویج به غیر ندارند مگر این‌که طلاق داده بشود. حالا علتش این هست که هر یک از اینها در حقش اصالة البقاء علی الزوجیة جاری است. استصحاب زوجیت می‌تواند بکند، مجرد این‌که من می‌دانم یا این خانم دیگر از زوجیت خارج شده، باعث نمی‌شود که استصحاب بقای زوجیت از اثر بیفتد.

«و إذا مات بعد الطلاق و لم يعلم المطلقة منهما وجب على كل منهما عدة الوفاة لأصالة بقاء كل منهما على الزّوجية إلى حين الموت و هي كافية لكل منهما بالنسبة إلى نفسه.»

هر یک از اینها یک استصحاب بقای زوجیت دارد، به دیگری کاری ندارد.

«و قد يقال: بوجوب الاحتياط على كل منهما إذا كانتا من ذوات الأقراء بأبعد الأجلين من عدة الطلاق و عدة الوفاة، كما انّهما لو كانتا حاملين أو إحداهما وجب أبعد الأجلين من الوضع و عدة الوفاة.

و فيه:»

ایشان می‌فرماید این‌که بگوییم احتیاط واجب است، این وجهی ندارد. اصالة البقاء علی الزوجیة دیگر جاری کرد، لازمه‌اش این هست که عدة وفات کفایت کند.

«و فيه: منع وجوب الاحتياط بعد إجراء أصالة البقاء على الزوجية إلى حين الوفاة المستلزمة لكفاية عدتها» یعنی عدة الوفاة.

««و دعوى» كونها أصلا مثبتا «ممنوعة»» این‌که اصالة البقاء علی الزوجیة، این هیچ وجهی ندارد که اصل مثبت باشد، نمی‌دانیم شخصی زوجه بوده حین الوفاة یا زوجه نبوده، استصحاب بقای زوجیت می‌کنیم. بنابراین و یذرون ازواجاً که آیة قرآن موضوع قرار داده برای «يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْرا»، این موضوعش تام است.

«كما أنّ «دعوى» أنّها معارضة بأصالة البقاء على حكم العدّة إلى اليقين بالفراغ، «مدفوعة» بأنّ الشك فيه مسبب عن الشك في وقوع الطلاق عليها» یکی این‌که این خانم نمی‌داند که ابعد الاجلین اگر، خب عدة وفات اگر زودتر نباشد، زودتر از عدة طلاق باشد، ایشان می‌گوید عدة وفات کافی هست. بعضی‌ها گفتند ابعد الاجلین هست به خاطر همین‌که شاید عدة طلاق به گردنش واجب باشد، اگر عدة طلاق به گردنش واجب باشد خب باید صبر کند عدة طلاق را به این نحو. ایشان می‌گوید که نه اینجا شک سببی مسببی داریم، اصل این‌که آیا عده‌اش با آن عدة وفات سپری می‌شود یا سپری نمی‌شود متوقف بر این هست که آیا طلاق بَرِش واقع شده یا واقع نشده، که اگر طلاق برش واقع نشده باشد، عدة وفات کفایت می‌کند. اصل سببی با اصل مسببی تعارض ندارد، اصل سببی مقدم است، و به هر وجهی که ما حالا اصل سببی را بر اصل مسببی مقدم می‌کنیم.

ایشان می‌فرماید: «فهو كما لو كانت واحدة و شُك في طلاقها قبل الوفاة» یک واحده‌ای باشد که در طلاقش قبل از وفات شک داشته باشد.

«فإنّه لا إشكال في كفاية عدة الوفاة فيه.» اینجا حالا یک علم اجمالی مردد بین این خانم و خانم دیگر ایجاد شده حکم مسأله را تغییر نمی‌دهد.

«نعم إذا أراد الغير تزويجهما لا يجوز له مع كون كل منهما محلا لابتلائه إلّا بعد أبعد الأجلين لعلمه إجمالا بأحد الأمرين من الطلاق و الوفاة» خب چون غیر اگر بخواهد با اینها تزویج کند، چون علم اجمالی دارد که یا اینجا طلاق، علم اجمالی دارد که یا طلاق یا وفات هست، بنابراین باید احتیاط کند و ابعد الاجلین را رعایت کند. ولی در واقع اینجوری تعبیر بکنیم که نه علم اجمالی دارد به احد الامرین من الطلاق و الوفاة. چون این علم اجمالی منحل می‌شود به این‌که آن عدة طلاق، آن عده‌ای که حداقل هست آن واجب است، نسبت به آن عدة اطول شک دارد، برائت نسبت به آن اکثر جاری می‌کند. و اصالة البرائة آن علم اجمالی اینجا اثر ندارد. اینجوری باید تعبیر بکنیم، اگر ابعد الاجلین داشته باشد، علم اجمالی دارد که در حق یکی از این دو نفر آن عدة اطول را باید رعایت کند. اگر هر دوشان عده‌شان اطول باشد، اینجوری باید مفروض بگیریم. این صورت‌های مختلف مسأله فرق می‌کند. اگر هر دو اطول باشد، علم اجمالی دارد که آن مقدار اطول، حالا آن، علم اجمالی دارد. نه حالا اطول هم نمی‌خواهد. فرض کنید یکی‌شان اگر طلاق داده باشد، فرض این هست که آن که، یکی‌شان که طلاق داده شده، علم اجمالی دارد که یکی از آنها طلاق داده شده، یکی از اینها وفات، به اصطلاح، یکی از اینها باید نسبت به او عدة طلاق رعایت بشود. یکی از اینها نسبت به آن باید عدة وفات باید رعایت بشود. پس اجمالا می‌دانیم. اینجوری مرادشان هست که علم اجمالی دارد که یکی از اینها عدة طلاق باید نگهداری کند، یکی از اینها عدة وفات. بنابراین این دوران امر بین متباینین است. اجمالاً می‌داند یکی از اینها عدة طلاق باید نگهداری کند، یکی از اینها عدة وفات باید ببیند. بنابراین باید در مورد هر کدام از اینها، اگر این مطلقه باشد فرض این هست که به هر حال یا می‌داند این زن عده‌اش طولانی‌تر است، یا آن زن عده‌اش طولانی‌تر است. فرض اینجوری هست دیگر. علم اجمالی. فرض این است که اگر عدة طلاق و وفات هر دو به اندازة هم باشد که مورد بحث نیست. فرض این است که یکی از عدة طلاق و وفات طولانی‌تر است. می‌داند یک عدة اطولی اینجا وجود دارد. نمی‌داند این عدة اطول در حق زن اوّل هست یا در حق زن دوم. علم اجمالی دارد به این‌که نسبت به یکی از این دو زن باید عدة اطول را رعایت کند. مراد از عبارت مرحوم سید این هست.

«و حينئذ يمكن أن يقال: بعدم جواز التزويج عليهما أيضا لأنّ عدم الجواز بالنسبة إلى أحد الزوجين يكفى لعدمه بالنسبة إلى الآخر» ایشان می‌گوید وقتی شوهر نمی‌تواند با آنها ازدواج کند، آنها هم نمی‌توانند، یعنی شارع مقدس در موردش شوهر می‌گوید که با توجه به این علم اجمالی می‌داند ازدواجش، یکی از این دو تا باطل است. وقتی می‌داند ازدواج یکی از این دو تا باطل است، به حکم ظاهری این نمی‌تواند تزویج کند.

«هذا و لو كان الطلاق قبل الدخول قد يقال: بجريان أصل البراءة من العدة بالنسبة إلى كل منها.» اگر طلاق قبل از دخول باشد «قد يقال: بجريان أصل البراءة من العدة بالنسبة إلى كل منها.» ما نمی‌دانیم که عده لازم هست یا عده لازم نیست، اصل برائت جاری می‌کنیم به نسبت به کل منهما.

خب ایشان می‌فرماید که: «و فيه: انّه لا يجوز لذات البعل التزويج بالغير إلّا بمُحَلِّل من طلاق أو موت و عدة، و إلّا فالأصل عدم تأثير العقد الواقع عليها» اینجا ما در واقع شک داریم که، این قبلاً ذات البعل بوده، الآن نمی‌دانیم که این عقدی که بر این واقع بشود، این عقد تأثیر می‌کند یا تأثیر نمی‌کند. اصل، اصالة البرائة محکوم است، یعنی یک استصحابی اینجا داریم. نمی‌دانیم اگر به این زن عقدی انجام بگیرد یا عقدی انجام نگیرد، این عقد تأثیر دارد در ایجاد زوجیت یا تأثیر ندارد؟ پس بنابراین این باید

«فاللازم عليهما الاحتياط بعدّة الوفاة في الصورة المفروضة أيضا. هذا مع الإغماض عن أنّ مقتضى الاستصحاب بقاء الزوجية بالنسبة إلى كل منهما» حالا این استصحاب را کنار بگذاریم در مرحلة بعد از استصحاب بقای زوجیت استصحاب عدم تأثیر عقد می‌آید. قبل از این‌که قبل انجام بگیرد، اثر عقد نبود، نمی‌دانیم با این عقد آن اثر می‌آید یا نمی‌آید، اصل این هست که آن اثر عقد با تحقق عقد، تحقق پیدا نکرده باشد.

«هذا مع الإغماض عن أنّ مقتضى الاستصحاب بقاء الزوجية بالنسبة إلى كل منهما و الّا فلا إشكال في وجوب عدة الوفاة على كل منهما و كفايتها كما في الصورة السابقة» خب این این مطلب.

مرحوم سید اینجا یک نکتة دیگر را متعرض می‌شود می‌گوید: «كما أنّه لا فرق بين الطلاق قبل الدخول و بعده مع كونه بائنا من جهة أخرى» این‌که بحث را گفته لو کان الطلاق قبل الدخول. می‌گوید این چرا بحث را به دخول اختصاص می‌دهید؟ بگویید جاهایی که طلاق بائن باشد «مع الإغماض‌ عن الاستصحاب» حالا آن استصحاب را کنار بگذاریم، لا فرق بین. خب اگر آن اصالة البرائة بخواهد جاری بشود در موارد دیگری که طلاق بائن هست هم این مطلب را باید بگوییم. من خیلی این را متوجه نشدم که مع کونه بائنا، اینجوری تعبیر کرده. اینجوری شاید تعبیر درست‌تر این باشد که ایشان گویا می‌خواهد بگوید که گاهی اوقات طلاق عده ندارد. بعضی وقت‌ها طلاق عده دارد، ولی طلاق بائن است، ولی عده دارد، مثل طلاق سوم. طلاق سوم بائن است ولی عده دارد. ولی در عده‌اش شوهر نمی‌تواند مراجعه کند. خب اینجا اصل برائت از عده که جاری نمی‌شود. اینجوری باید شما عبارت را بگویید که لا فرق بین الطلاق قبل الدخول و بعده مع عدم ثبوت الطلاق من جهة اخری. مثلاً یک جهت یائسگی، چون یائسه چیز ندارد، مع کونه بائناً را خیلی نفهمیدم بائن، مثلاً طلاق خلع و مبارات بائن است، ولی عده دارد. طلاق سوم بائن است ولی عده دارد. این عده جایی که عده وجود داشته باشد، فرق بین این حکم و احکام دیگر مسأله ندارد. ؟؟؟ ۲۰:۳۹ خیلی مهم نیست. خب این، این مسأله. مسألة خاصی ندارد.

مسألة ۲ را قبلاً بحثش را کردیم.

مسألة ۳ عدة وطی شبهه است باز مسأله‌اش بحثش را قبلاً مطرح کردیم. مسألة ۴.

«مسألة 4: لا إشكال في عدم جواز وطئها للزوج في أيام عدّتها للوطء بالشبهة‌، و هل‌ يجوز له سائر الاستمتاعات أو لا؟ وجهان بل قولان، من أنّها لم تخرج عن الزّوجية و يحصل الغرض من العدّة و هو عدم اختلاط الأنساب بترك الوطء، و أما الاستمتاعات الأخر فلا دخل لها في ذلك، و من أن مقتضى العدة الاجتناب عنها مطلقا و هو الأحوط و إن كان الأول أقوى.»

مرحوم سید این بحث را اینجا مطرح کرده. این بحث در کتاب النکاح هم به تناسب بحث نظر به زوجة موطوئه به وطی شبهه مطرح شده که در الموسوعة الامام خویی، جلد ۳۲، صفحة ۵۹، این بحث آنجا، آقایی این بحث را مطرح کرده. عبارت سید الآن، عبارت، در کتاب حاج آقا هم در جلد دوم، درس شمارة ۷۹ این مسأله مطرح شده. مسألة ۳۴ از مسائل در مورد نظر و اینها، این بحث آنجا مطرح شده و حاج آقا این بحث‌هایشان، بحث‌ها را بحث کردند. مرحوم سید می‌فرماید که دو وجه در مسأله ذکر کردند که آیا در ایامی که شوهر مزوجه‌ای موطوئه به شبهه واقع شده و باید عدة وطی به شبهه نگه دارد، فقط آن که ممنوع هست مباشرت هست یا آن که ممنوع هست غیر از مباشرت سایر استمتاعات هم ممنوع هست؟ مرحوم آقای خویی به یک روایت تمسک می‌کند و این روایت را هم به عنوان مؤید ذکر می‌کند. برای این‌که بفرماید که نه مطلق استمتاعات از این زن جائز نیست. روایت صحیحة محمد بن مسلم هست «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ شَهِدَا عَلَى رَجُلٍ غَائِبٍ عِنْدَ امْرَأَةٍ أَنَّهُ طَلَّقَهَا فَاعْتَدَّتِ الْمَرْأَةُ وَ تَزَوَّجَتْ ثُمَّ إِنَّ الزَّوْجَ الْغَائِبَ‏ قَدِمَ‏ فَزَعَمَ» زعم یعنی قال «أَنَّهُ لَمْ يُطَلِّقْهَا وَ أَكْذَبَ نَفْسَهُ أَحَدُ الشَّاهِدَيْنِ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لِلْأَخِيرِ عَلَيْهَا وَ يُؤْخَذُ الصَّدَاقُ‏ مِنَ الَّذِي شَهِدَ فَيُرَدُّ عَلَى الْأَخِيرِ وَ الْأَوَّلُ أَمْلَكُ بِهَا وَ تَعْتَدُّ مِنَ الْأَخِيرِ وَ لَا يَقْرَبْهَا الْأَوَّلُ حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا.»

آقای خویی می‌فرمایند که «لَا يَقْرَبْهَا الْأَوَّلُ» معنایش این است که اصلاً نزدیکش نباید بشود و این یعنی مطلق استمتاعات ممنوع هست.

حاج آقا می‌فرمایند که لا یقربها می‌تواند کنایه از مباشرت باشد. «وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْن» هم به این معنا گرفته شده. و بر فرض که کنایه از مباشرت نباشد، آنگونه استمتاعاتی که متوقف بر نزدیک شدن به زن هست، مثل لمس و تقبیل و امثال اینها را با این می‌شود منع کرد. اما نگاه شهوی کردن، آن منافات با نزدیک شدن ندارد. از دور هم می‌شود نگاه کرد. آن شوخی که معروف هست که می‌گویند مرحوم ملا احمد نراقی گفته بود عاشق خسته گر از دور نگاهی بکند نه چنان است که بیچاره گناهی بکند من به عاشق نه همین رخصت به هم بوسه را هم به هم اذن که گاهی بکند. بعد همه تحسین می‌کنند، یغما که شاعر برجسته‌ای بوده ساکت بوده، به ایشان می‌گویند تو چرا سکوت کردی؟ حرفی نمی‌زنی. گفته بود منتظر فتوای سوم هستم که اگر بشود یک جا هر سه را انجام بدهم. حالا این فتوای اوّلش اینجا در ما نحن فیه مشکلی ندارد، گر از دور نگاهی بکنند حالا فتوای دوم را فوقش این است که ما منع کردیم، حالا فتوای سوم که اینجا ممنوع است، ولی فتوای دوم و حداکثر این‌که ما اینجا منع بکنیم، اما دیگر نگاهی که انجام، نگاه شهوی آن را نمی‌توانیم حکم به ممنوعیتش بکنیم. خب این یک متن.

آقای خویی می‌فرمایند که مؤید عموم ممنوعیت نسبت به استمتاعات و این‌که مطلق استمتاعات ممنوع است، مؤیدش یک روایت موثقة ابی بصیر هست، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي شَاهِدَيْنِ شَهِدَا عَلَى امْرَأَةٍ بِأَنَّ زَوْجَهَا طَلَّقَهَا أَوْ مَاتَ فَتَزَوَّجَتْ ثُمَّ جَاءَ زَوْجُهَا قَالَ‏ يُضْرَبَانِ‏ الْحَدَّ وَ يُضَمَّنَانِ الصَّدَاقَ لِلزَّوْجِ بِمَا غَرَّاهُ ثُمَّ تَعْتَدُّ وَ تَرْجِعُ إِلَى زَوْجِهَا الْأَوَّل‏» ایشان می‌فرمایند که ولو اینجا ترجع به تعتد با «و» عطف، عطف شده، ولیکن ظاهر این است که می‌خواهد بگوید که رجوع به زوجه بعد از عده است. قبل از انقضای عده همچین رجوعی جائز نیست و هیچگونه استمتاعی از او نمی‌تواند برده بشود.

البته حاج آقا اینجا می‌فرمایند که نه، این‌که متوقف به انقضای عده هست، رجوع هست، یعنی به این‌که در اختیار شوهر گذاشته بشود و همه گونه تصرفات بتواند ازش بکند. اینچنین رجوعی متوقف بر انقضای عده است. اما رجوعی که درش جواز مباشرت و امثال اینها نباشد، آن از این روایت استفاده نمی‌شود که قبل از انقضای عده چنین رجوعی جائز نباشد.

حالا در مورد اینجا اوّلاً یکی دو تا نکتة جزئی هست که عرض کنم. یکی این‌که اینجا روایت‌هایی که در بحث وطی به شبهه هست منحصر به این دو تا روایت نیست، یک سری روایت‌های دیگری وجود دارد که آن روایت‌ها بعضی‌هایش شبیه همین مضمون روایت ابی بصیر درش وارد شده ولی با روشن‌تر، متنش. حالا روایت ابی بصیر ایشان می‌گوید «و» ولو «و» عطف دارد، ولی ظاهرش این است که رجوع به زوج اوّل بعد از انقضاء عده است. ولی خب ما یک سری روایاتی داریم، نسبت به این مطلب با صراحت بیشتری این مطلب ازش استفاده می‌شود. یکی این روایت محمد بن مسلم، صحیحة «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلَيْنِ نَكَحَا امْرَأَتَيْنِ فَأُتِيَ هَذَا بِامْرَأَةِ هَذَا وَ هَذَا بِامْرَأَةِ هَذَا قَالَ تَعْتَدُّ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ هَذِهِ مِنْ هَذَا ثُمَ‏ تَرْجِعُ‏ كُلُ‏ وَاحِدَةٍ إِلَى زَوْجِهَا» ترجع با ثم به تعتد عطف شده. این روایت‌هایش همه در جلد ۲۵، صفحة ۲۲۳، روایت‌هایش پشت سر هم در این باب آمده. این یک روایت.

شبیه این روایت، یک روایت، روایت حلبی هست که روایت سوم باب هست. «الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ‏ رَجُلَيْنِ‏ نَكَحَا امْرَأَتَيْنِ فَأُتِيَ هَذَا بِامْرَأَةِ ذَا وَ أُتِيَ هَذَا بِامْرَأَةِ ذَا قَالَ تَعْتَدُّ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ هَذِهِ مِنْ هَذَا ثُمَّ يَرْجِعُ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجِهَا» این.

و روایت «جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ فِي‏ أُخْتَيْنِ‏ أُهْدِيَتَا إِلَى أَخَوَيْنِ فِي لَيْلَةٍ فَأُدْخِلَتِ امْرَأَةُ هَذَا عَلَى هَذَا وَ أُدْخِلَتِ امْرَأَةُ هَذَا عَلَى هَذَا قَالَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الصَّدَاقُ بِالْغِشْيَانِ وَ إِنْ كَانَ وَلِيُّهُمَا تَعَمَّدَ ذَلِكَ أُغْرِمَ الصَّدَاقَ وَ لَا يَقْرَبُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا امْرَأَتَهُ حَتَّى تَنْقَضِيَ الْعِدَّةُ» این «لَا يَقْرَبُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا امْرَأَتَهُ» همان مطلبی هست که آقای خویی به آن استشهاد کرده، از یک روایت دیگری ایشان آورده بودند، ولی حالا در این روایت هم هست.

«فَإِذَا انْقَضَتِ الْعِدَّةُ صَارَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا إِلَى زَوْجِهَا بِالنِّكَاحِ الْأَوَّلِ» صارت کل کأنّ قبل از انقضای عده، اینها الی زوجها الاول خلاصه داده نمی‌شوند. خب این هم. این روایت‌ها خیلی روشن‌تر هست در اثبات آن مدعایی که مرحوم آقای خویی. ببینم روایت دیگر مسأله. این یک نکته.

نکتة دیگری که حالا آیا واقعاً این روایاتی که در مسأله هست در این روایت‌ها آنجوری که حاج آقا استظهار کردند صحیح هست یا آنجوری که مرحوم آقای خویی استظهار کردند. آقای خویی استظهار کرده بودند که این‌که رجوع را بعد از اعتداد رجوع می‌کند، این نشانگر این هست که مطلق استمتاعات جائز نیست. البته این را به عنوان مؤید ذکر کردند، نه به عنوان دلیل. شاید به عنوان مؤید بودنش به خاطر یک اشکالی الآن عرض می‌کنم هست. ما ممکن است بگوییم که در واقع این‌که رجوع را موضوع قرار داده، این ازش استفاده نمی‌شود که مطلق استمتاعات ممنوع باشد. بلکه ازش استفاده می‌شود که زن واجب نیست خودش را قبل از عده در اختیار مرد قرار بدهد. یا جائز نیست خودش را تحت سلطة مرد قرار بدهد. این در واقع چون زمینة مباشرت وجود دارد شارع ممنوع باشد اصلاً، حالا یا وجوبش را برداشته باشد، یا اصلاً حرام کرده باشد این‌که زن خودش را در اختیار مرد قرار داده. این ازش استفاده نمی‌شود استمتاع مرد جائز نیست، اگر زن در اختیار مرد نباشد ولی استمتاع ببرد در فرض کنید مرد برود در خانة زن و تقبیل بکند. حالا آن بحث نگاه از دور که آن یک حرف دیگر است که آن اصلاً، حاج آقا هم اشاره فرمودند ربطی به ترجع ندارد. حالا نه، جایی که استمتاع هم ببرد. استمتاع بردن ممکن است بدون تسلط و این ترجع در جایی که مرد بر زن تسلط نداشته باشد. این ظاهراً ترجع صدق نمی‌کند. فوقش این است که از این روایات این مطلب را استفاده کنیم. این بعید نیست از این روایات این مطلب را بتوانیم البته استفاده کنیم که زن یا واجب نیست خودش را تحت سلطة مرد قرار بدهد، یا جائز نیست خودش را تحت سلطة مرد قرار بدهد. حالا آیا این به اعتبار این هست که چون احتمال مباشرت هست شارع مقدس این مطلب را گفته و بنابراین اگر جایی یقین دارد که شوهر، شوهر متدین و شوهری هست که حفظ می‌کند چیزها را و اگر زن در اختیارش قرار بگیرد مباشرت هم نمی‌کند، آن هم بگوییم که آن مشمول این روایات نیست. ولی به هر حال، این‌که زن نباید خودش را در اختیار شوهر قرار بدهد یا واجب نیست خودش را در اختیار شوهر قرار بدهد، ممکن است ما بگوییم حتی در جایی هم که یقین دارد زن که شوهر مباشرت نمی‌کند، شارع به دلیل حکمت حکم این مطلب را چیز کرده، نفس مراجعت زن به خانة شوهر و در اختیار شوهر قرار گرفتن را واجب ندانسته، یا اصلاً جائز ندانسته. ولی این مطلب ازش استفاده نمی‌شود که اصلاً استمتاعات جائز نباشد. ممکن است استمتاعات جائز باشد. شاید این مطلب، البته ممکن است همانجوری که حاج آقا می‌فرمایند اصلاً ترجع کنایه از این باشد که چون مباشرت جائز نیست، این‌که بخواهد برگردد و به‌طور کامل همة مباشرت‌ها به وسیلة شوهر انجام بشود آن جائز نیست. ولی شاید مجموعاً بتوانیم این مطلب را بگوییم که ظاهر ترجع این هست که زن حالا یا جائز نیست یا واجب نیست که خودش را در اختیار شوهر قرار بدهد و این، حتی در جایی که یقین داشته باشد شوهر مباشرت نمی‌کند، زن نباید خودش را در اختیار شوهر قرار بدهد. اما استمتاعاتی که با در اختیار شوهر قرار گرفتن نباشد، این ترجع اما جایی که زن در اختیار شوهر نیست، یعنی پیش شوهر نرفته، حالا شوهر هم پیشش آمده باشد، این را ازش استفاده نمی‌شود که حرام باشد، و البته عرض کردیم در این‌که محرم هست مباشرت با این زن بحثی نیست. ولی فرض کنید که شوهر اگر بیاید پیش این زن و استمتاع به غیر مباشرتی ازش ببرد، تقبیل، تلمیع ۳۹:۳۸، لمس و سایر استمتاعات، حالا و از آن روشن‌تر نگاه شهوی را نسبت به زن داشته باشد، اینها را هیچ دلیلی، حتی از این روایات هم ما دلیلی نداریم. لا تقرب هم که عرض شد ظهور دلیل ندارد که حرمت نزدیکی به معنای حقیقی‌اش، یعنی نزدیک به معنای چیز ممکن است، ممکن است لا تقرب کنایه از لا تباشر باشد، مراد از قرب مباشرت باشد، چون این احتمال وجود دارد، دلیل بر حرمت مطلق استمتاعات نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که فرمایش آقای، شاید بشود یک مطلب بینابینی را قائل شد. بگوییم که، این‌که زن در اختیار شوهر قرار بگیرد، بخواهد برود خانة شوهر، نه جائز نیست خانة شوهر رفتن، در اختیار شوهر قرار گرفتن. ولی این‌که در اختیار شوهر قرار نگیرد، حالا یا مالک آیا جائز نیست واجب نیست آنش یک مقداری محل تأمل هست لا اقل حداقل این است که زن واجب نیست که تا عده‌اش سپری نشده این مقدارش مسلم است، یعنی این مقدارش را می‌شود استظهار از روایت کرد که واجب نیست که به نزد شوهرش برود و در اختیار شوهر قرار بگیرد. اما استمتاعی که با در اختیار شوهر قرار گرفتن نباشد آیا این محرم باشد، این دلیل نداریم، اصالة البرائة اقتضای عدم حرمت می‌کند و می‌شود یک همچین حرفی را در اینجا ما مطرح کنیم. دیگر این بحث تمام است، دیگر می‌رویم بحث‌های مسائل بعدی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ‌آل محمد

پایان